



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در آداب و حقوقی که برای معلم نسبت به متعلم است، به این مثال امام زین العابدین (علیه السلام) رسیدیم و به مواردی که در اینجا آمده است، اشاره شد. این موارد مجموعه‌ای از آدابی بود که در مجلس استاد و در غیاب او به آن اشاره شده بود. چند نکته راجع به این حدیث وجود دارد که بیان می‌کنیم:

نکات پیرامون حدیث امام سجاد (علیه السلام)

نکته اول

نکته اول این است که در اینجا ممکن است دو احتمال باشد:

احتمال اول

یک احتمالی مطرح شود و آن احتمال این است که آنچه در این حدیث، اصل و محور اصلی است، همان تعظیم استاد است که بر اساس رسوم زمان خودشان بوده است. این چیزی است که در خیلی موارد روشنفکران احتمال می‌دهند و این یعنی مواردی که در حدیث آمده، مثل بلند نکردن صدا و ... موضوعیت ندارند، بلکه آنچه موضوعیت دارد تعظیم و توقیر است و بقیه به عنوان علائم و نشانه‌های آن تعظیم و توقیر هستند، بدون اینکه در لسان شرع موضوعیت نسبت به آن‌ها وجود داشته باشد، پس آنچه اصل است همان تعظیم و احترام استاد است که یک امر عقلایی است. اینکه کسی سؤال بکند و استاد جواب بدهد، اگر شرایط نوع بحث و جلسه طوری است که این عیب شمرده نمی‌شود، عادی و طبیعی است. اصلاً نوع درس‌ها فرق کرده است. جلسه‌ای مثل جلسه خودمان بحث است، یک حالت کنفرانسی دارد و در آن قرار و مداری وجود ندارد.

بررسی احتمال اول

این احتمال بر اساس اصول و قواعدی که ما داریم، خیلی احتمال قوی نیست؛ یعنی بر اساس مشی‌ای که در استنباط فعلی و فقه و اصول که مبتنی است بر آن ده پانزده اصلی که سابق هم به بعضی از آن اشاره کردیم، احتمال



قویی نیست. یکی از آن‌ها هم همین اصالة الموضوعیه است. اصل در لسان شرع در جایی که از موضع شارع و مولویتش سخن می‌گوید این است که همه جوانب را خودش بررسی کرده و عنوانی که می‌دهد، عنوان مستقل بالعنوانیه و الموضوعیه است. حمل این‌ها یک قرائن ویژه‌ای می‌خواهد که در اینجا آن قرائن ویژه هم نیست. ممکن است این‌ها به نحوی در آن تنظیم و توقیر هم بالاخره آن حکمت و مصلحت مهمش باشد، ولی به‌رحال عنوان داده است. به‌خصوص اینکه در سیاق بعضی از آن‌ها قطعاً نمی‌توانیم حمل بر عدم موضوعیت آن بکنیم، مثلاً در مورد «لَا تَرْفَعُ عَلَيْهِ صَوْتَكَ» نمی‌شود گفت چیز متغیری است که یک زمانی ممکن است باشد و در یک زمانی نباشد. یا آخر حدیث که دارد «وَلَا تَغْتَابَ عِنْدَهُ أَحَدًا»؛ نزد استادش غیبت کسی را نکند. «وَأَنْ تَدْفَعَ عَنْهُ إِذَا ذُكِرَ عِنْدَكَ بِسُوءٍ» دفاع از او بکند. «وَأَنْ تَسْتُرَ عِيُوبَهُ وَتُظْهِرَ مَنَاقِبَهُ»^۱. این‌ها به‌خصوص تغییر نمی‌کند؛ بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم این‌ها هیچ عنوانیت و استقلال بالموضوعیه ندارند، بلکه قاعده‌اش این است که این‌ها موضوع هستند و در لسان شرع موضوعیت دارند و درواقع وظیفه متعلم است که این‌ها را رعایت کند.

منشأً آن این است که وقتی که گفت تعظیم و توقیر، این‌ها به ذهن ارتکاز عقلا می‌آید که این موارد به خاطر توهین به او و خلاف تعظیم او نباشد. می‌گوید صدایت را بلند نکن! یا وقتی او در مقام پاسخگویی است، پاسخ ندهد. این کمی به ذهن ارتکاز می‌آورد که این‌ها مصداقی از تعظیم هستند. مصادیق دیگر هم ممکن است باشد و لذا این احتمال به این شکل قابل دفع است که این‌ها عنوانی است که اینجا آمده است.

احتمال دوم

احتمال دومی هم هست که یک کم اقرب است. احتمال دوم این است که این‌ها از موضوعیت به‌طورکلی نمی‌افتند و متغیر نمی‌شود؛ یعنی این‌ها که بعد ذکر شده است، مصادیقی است که شارع برای تعظیم ذکر کرده است، منتها مصادیق آن ثابت است؛ یعنی این‌ها را به‌عنوان مصداق تعظیم ذکر کرده است و شارع یک نوع دخل و تصرفی در مصداقیت آن‌ها کرده است، پس مواردی مثل «لَا تَرْفَعُ عَلَيْهِ صَوْتَكَ»، «وَلَا تُجِيبَ أَحَدًا يَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ» و «وَلَا تُحَدِّثَ فِي مَجْلِسِهِ أَحَدًا»، به‌عنوان مصادیقی از تعظیم است، منتها مصادیق ثابت هستند. تصرف شارع در مصداقیت این‌هاست. این یک احتمال دیگری است که مقداری اقوی است و با ارتکازات هم سازگارتر است.

^۱ - منية المرید، ص: ۲۳۴.



جمع بندی

احتمال اول این بود که بگوییم اینها یک مصداق‌های عرفی قضیه بوده‌اند و متغیر هستند. بالطبع نظر عرف این مصداق‌ها عوض می‌شود. آنچه اصل است، آن تعظیم است. بنا بر احتمال اول، اینها همه مصداق‌هایی است که از نظر شرعی هیچ عنایت خاصی به آنها وجود ندارد. احتمال دوم هم این است که مصداقیت شرعی دارد؛ یعنی اینها یک زمینه مصداقیت عرفی داشته است و شارع اینها را تثبیت کرده و یک نوع تصرف در مصداقیت شارع کرده است. عین حکومت و امثال آن نیست که مفهوم را توسعه بدهد، بلکه اینها مصداق بوده و قطعاً یک زمانی مصداق است، ولی در عین حال دست باز نیست که بگوییم یک وقتی اینها از مصداقیت خارج می‌شود، پس دیگر عنایتی به آن نیست. باز موضوع همان تعظیم است، منتها اینها مصداق‌های تثبیت شده است. مصداق‌هایی است که مصداقیت آن شرعاً تثبیت شده است. به تبع تحول مصداقیت عرفی نمی‌توانیم بگوییم این هم تغییر پیدا می‌کند، پس یک بحث کلی اصولی است. در جایی که یک عنوانی برای یک حکمی محور قرار گرفته است و چند عنوان دیگر که بعد مصداقی و فرعی دارند هم وجود دارد، شارع همان حکم را به آنها مترتب کرده است.

احتمالات سه‌گانه در یک یا چند روایت

احتمال اول

احتمال اول این است که بگوییم این عناوین ریزتر و فرعی که محور و موضوع حکم قرار گرفته است - مثل اینجا که موضوع حق و ادب قرار گرفته است - اینها مورد عنایت شارع نیستند، بلکه فقط از باب ارشاد مصداقیت است؛ یعنی فقط ارشاد به همانی است که خودت هم می‌فهمی که این مصداق آن است. ارشاد مصداقیت که شد، این مصداقیت امر متغیر هم ممکن است فی حد نفسه قابل تغییر و تحول باشد. یک زمانی اگر اینها مصداق نبود، هیچ حکم دیگری روی آن هم نیست؛ یعنی شارع هیچ عنایت زائده‌ای ندارد. این فقط از باب مصداقیت عرفیه است. این یک احتمال است. گاهی در حج و زکات و جاهای دیگر این بحث مصداق پیدا می‌کند.



احتمال دوم

احتمال دوم در این گونه موارد این است که شارع تصرف در مصداقیت کرده است؛ یعنی اینها را مصداق‌های ثابت قرار داده است. حکم اینها حکم جدید و عنوان جدیدی نیست، بلکه همان حکم کلی است و اینها هم مصداقش هستند، منتها این گونه نیست که ارشاد به مصداقیت عرفیه باشد، بلکه مصداقیت عرفی را ملاک قرار داده است تا بگوید من همیشه این را مصداق می‌دانم. این نظیر آن تصرفاتی است که در بحث حکومت مطرح است که در آن می‌شود مفهوم را توسعه داد، مثلاً در آیه «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا» (نساء/۸۶)، تحیت یک عنوان عام است. وقتی به شما یک تحیتی اظهار شد، شما هم حداقل مانند آن را اظهار بکنید. چه بهتر که بالاتر از آن هم اظهار تحیت بشود. اگر ما این روایت را داشتیم می‌گفتیم هر نوع تحیتی جوابش واجب است، حتی وقتی رد می‌شوی و یکی برای شما بوق می‌زند، جواب این بوق را بایست داد. وقتی دست بلند می‌کند، باید جوابش را داد، ولی در روایت آمده و گفته شده اینها مصداق نیستند و یا سلام مصداق است که عنوان خاصی ندارد، جز تحیت؛ یعنی حکم اضافه‌ای بر وجوب یا ثوابی که بر تحیت است، ندارد، منتها تثبیت مصداق کرده است. این سلام همیشه مصداق تحیت است و جواب هم همیشه بر آن واجب است و چیزهای دیگر نفی مصداقیت کرده است؛ چون روایت داریم و در سلام حصر کرده است که اگر آن نبود پاسخ هر نوع تحیتی باید حفظ بشود، پس این روایت سلام که آمده، حصر مصداقیت کرده است. آنجا البته حصر کرده است. ما می‌گوییم مصداقیت را تثبیت می‌کند و در اینجا حصری نداریم.

احتمال سوم

احتمال سوم که روی اصول و قواعد اولیه است، این است که هر عنوانی که در عنوان شرعی قرار می‌گیرد، آن عنوان خودش موضوعیت دارد و جدای از عنوان کلی، اینها موضوعیت دارند، البته نه از باب مصداقیت، مثلاً گفته شده که نظیر این در مطلق و مقید مثبتین است. دلیل اول می‌گوید: «أَكْرَمِ الْعَالَمِ» و دلیل دوم هم می‌گوید: «أَكْرَمِ الْقَبِيهِ». آنجا هم همین بحث است که این فقیه را به عنوان مصداق عالم می‌گوید و یا بار اضافه‌ای دارد. علی القاعده اینجا می‌گوییم خاص، خودش موضوع مستقلی است و یک حکم مؤکد است و اگر یک وقتی مصداق آن کلی هم نشد باز حکم خودش را دارد. این معنای احتمال سوم است.



ثمره احتمال سوم

ثمره احتمال سوم این است که در مورد خاص حکم مؤکد است و اگر احياناً از مصداقیت آن خارج شود، باز حکم باقی است. این یک بحث کلی است و در خیلی جاها از جمله اخلاق، زیاد با این بحث مواجه می‌شویم.

جمع‌بندی

در جایی که عنوان عام و عناوین خاص‌تری که علی‌القاعده تلقی مصداقی از آن می‌شود، داشته باشیم. آیا اینجا ارشاد است؟ سه احتمال است. ارشاد مصداقیت عرفیه باشد، بدون هیچ عنایت جدیدی. نه حکم در آنجا جدید است و نه حتی تأکید حکم، بلکه فقط به‌عنوان مصداق است و مصداقیت هم متغیر است. اگر تغیر پیدا کرد، حکم هم می‌رود. دوم اینکه می‌گوییم ذکر آن در دلیل شرعی صرف مصداقیت عرفیه نیست، بلکه عنایت بر یک نوع مصداقیت شرعیه است و مصداقیت آن را تثبیت می‌کند. حکم جدید نیست، ولی می‌خواهد مصداقیت موضوع را تثبیت کند؛ یعنی همان حکم تأکید در حکم هم نیست. سوم اینکه این عنوان به‌عنوان مصداقیت نیامده است، مستقل بالعنوانیه و الموضوعیه است که مستقل بالعنوانیه و الموضوعیه که شد، معنایش این می‌شود که تا وقتی مصداق آن باشد، در اینجا تأکید بر این عنوان عام می‌شود؛ یعنی حکم بار اضافه‌ای دارد. اگر هم از مصداقیت خارج شد، باز حکم مستقل خودش را دارد. این تصویری از این سه احتمال در بحث است.

تأثیر احتمالات سه‌گانه

ما یک قاعده اولیه داریم که وقتی شارع سخنی می‌گوید، حکیمانه است. وقتی یک عنوانی می‌آورد، روی حساب و کتاب آورده است، عنایت دارد، به‌عنوان مستقل بالعنوان است. این قاعده اولیه است که عقلایی است. عین اینکه مجلس وقتی چیزی را تصویب می‌کند و خروج از این، قرائن ویژه‌ای می‌خواهد. گاهی در قوانین مجلس این‌گونه می‌گویند، یا هر نهادی که ذکر آن مستلزم ذکر آن است، یا در روایت هم گاهی داریم که می‌گوید این‌گونه است، مثل اینکه کسی این‌گونه باشد، آن‌گونه باشد. در این مواقع، معلوم است که دارد مصداق را ذکر می‌کند. قطعاً در



شرع محکم تر و مؤکدتر هم هست. می‌خواهم بگویم قاعده عقلایی هم هست. در مجلس قانون‌گذاری که می‌گوید؛ یعنی مادامی که نقض نشود، این است، منتها مادام نقض نشدن شرع، یک مادام ابدی است. آنجا هم همین وضع را دارد. خلاف این هم نیاز به قرینه روشنی دارد. گاهی این‌گونه است، گاهی هم یک ارتکاز قوی در کار می‌آید که بگوید عرف از این چیزهایی که بعد از این ذکر کرده است، چیزی غیر از تعظیم نمی‌فهمد، البته این شکل در کلام گفته نشده است و می‌خواهد با یک ارتکاز درست بکند. این جرأت می‌خواهد. طرح این بحث هم این است که ممکن است کسی بگوید من از این‌ها که بعد ذکر کرده است، چیزی جز تعظیم و توقیر نمی‌دانم و بعید می‌دانم که اعمال یک حق ویژه‌ای کرده باشد. مادامی که عرفاً تعظیم تلقی می‌شود از همان باب می‌شود.

اقوا و اظهر احتمال سوم است

اصل همان احتمال سوم است که استقلال بالعنوانیه و الموضوعیه می‌باشد، مگر اینکه کسی بگوید ارتکاز عقلا چنان است که برای هیچ‌کدام از این‌ها - بعد از اینکه تعظیم و توقیر را فرموده است - اگر تعظیم و توقیر را نمی‌گفت یک چیز دیگری می‌گفت. چیزی غیر از آن که همه مصداق‌های عرفی آن هستند و تابع تغییر زمان است. این یک نوع جرأتی می‌خواهد که اگر کسی بتواند به آن برسد، خوب معذور هم هست.

نکته دوم

در بعضی از موارد، عنوان عام در لسان دلیل نیامده است، بلکه فقط یک مصادیقی ذکر شده است که این تنقیح مناط و ملاکات اصلیه می‌شود که گاهی ممکن است بگوئیم از ذکر یک مصدق شارح، عنایت به این مصداق‌ها نشده است. روح این همان عنوان عام است. آن را می‌خواهد و این‌ها را از موضوعیت انداخته می‌اندازد، منتها در هر دو مورد، خروج از اصالة الموضوعیه و الاستقلال بالموضوعیه و العنوانیه، مؤونه خاصه و قرائن ویژه‌ای می‌خواهد؛ یعنی می‌خواهیم بگوئیم یک عنوان مشیر است که استقلال ندارد و قرائن خاصه‌ای می‌خواهد. این همان قواعدی است که در اصول فقه به خوبی و مستقل بحث نشده است. این بحث‌ها ذیل اصالة الموضوعیه می‌آید که پانزده اصل محوری را که می‌گفتیم، باید مستقل بحث بشود و ذیلش هم مباحث فرعی زیادی هست که



یکی از این مباحث همین است، البته مواد خام آن در تقریرات و درس‌ها کم‌وبیش موجود است، منتها باید بازسازی و قانونمند شده و زوایای آن روشن‌تر بشود.

نکته سوم

نکته دوم این است که ما در روایاتمان چند لسان داریم. یک لسان حقوقی داریم که همان پرسش و پاسخ و امثال این‌هاست. یک لسان بیان معارف و اعتقادی داریم و نیز لسان دعا و مناجات و... چند لسان است که هر یک مستقلاً می‌تواند موضوع تحقیق باشد. با توجه به بحث‌های جدیدی که در زبان دین آمده است که کمابیش هم در کتاب‌ها نوشته شده است، کسی نیامده انواع لسان‌های شرعی را در فضای اسلام تفکیک کند. این کار نشده است و یا من ندیدم. ممکن است کسی فضای روایات، دعا و مناجات و گاهی روایاتی را که در اخلاق وارد شده است، با روایاتی که دارد پرسش و پاسخ می‌کند، متفاوت ببیند. این بحث است که اگر کسی این تفسیر را بکند، ممکن است کسی بگوید فضای روایات، مثلاً مناجات و ادعیه و... و یا حتی دعا‌های امام سجاد (علیه‌السلام) را فضای عنایت به موضوعیت نمی‌دانم، بلکه یک نوع کارکرد دیگر زبانی آنجا منظور است. این چیزی است که کسی کار نکرده است. اگر ما این را بگوییم، دو نوع تفکیک از نظر زبان دینی وجود دارد که اشاره می‌کنیم:

انواع تفکیک زبان دینی

نوع اول: از حیث حوزه و قلمرو

یک تفکیک از حیث حوزه‌ها و قلمروها است که به چند مورد آن اشاره کردم، مثل حوزه‌های اعتقادی، اخلاقی، احکام، مناجات، دعا و امثال این‌ها که ممکن است استلزامات متفاوتی داشته باشد.



نوع دوم: از حیث ائمه (علیهم السلام)

نوع دوم تفکیک زبان دین از حیث ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است که کارکرد زبان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، یا امام حسین (علیه السلام) دارند و یا امامان دیگر با هم متفاوت است. آنچه ما می-دانیم این است که زبان دینی از زمان امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) یک مقدار تحول پیدا کرده است و با زمان امام سجاد (علیه السلام) و حتی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) یک مقدار متفاوت است. این بحث دیگری است که در فقه و اصول ما به آن توجه نشده است.

آثار مترتب بر تفکیک زبان دینی

دانستیم اینکه امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) حرف بزنند، با صحبت امام سجاد (علیه السلام) تفاوت دارد. یکی از آثار مترتب بر این تفکیک این است که وقتی امام سخنی می‌فرماید، این ناظر به آن است که آن وقت مصداقیت داشته است و فضای زبان امام سجاد (علیه السلام) در این رساله و یا در مناجات و دعا یک فضایی نیست که بخواهد عنایت روی مصداقیت این‌ها و یا موضوعیت این‌ها داشته باشد.

نکته چهارم

نکته سوم این است که ما حتی اگر احتمال سوم را بگیریم و بگوییم این‌ها استقلال به موضوعیت دارد و در مورد هر یک از این‌ها یک نوع تأکید حکم است و ممکن است بگوییم یک انصرافی دارد از آن مواردی که از این‌ها تلقی توهین یا عدم تعظیم نمی‌شود. ضمن اینکه با حفظ موضوعیت آن، می‌گوییم اینجا تأکیدی روی آن هست، ولی می-گوییم از این موارد انصراف دارد. در این صورت لازمه آن این می‌شود که احتمال سوم را می‌گیریم و می‌گوییم تعظیم و توقیر است، منتها این‌ها مادامی است که تعظیم بر آن صادق باشد و اگر جایی بر آن صادق نباشد، این عنوان دیگر نیست. آنجایی که صدق می‌کند، مصداق وجود دارد و دو عنوان داریم، هم عنوان عام داریم و هم این مورد، آن را تأکید کرده است، اما اگر بگوییم این مصداق تعظیم نداشته و انصراف دارد، از اینجایی که از گردونه تعظیم عرفی



خارج شده است، هیچ‌کدام از این عنوان‌ها نمی‌آید. این یک نوع ظرافت دیگر فقهی قضیه است که مستقلاً موضوعیت احتمال سوم را می‌گیریم، منتها مستقل به موضوعیت هست، ولی مطلق موضوعیت ندارد و یک قید ارتکازی به آن می‌زنیم، پس اینکه امام فرمود در مجلس درس استاد احدی سخن نگوید، مادامی است که از این تحدیث شما انتزاع عدم تعظیم یا تحقیر می‌شود، اما اگر این انتزاع نشد، این حکم هم منتفی نمی‌شود. اگر هم این انتزاع می‌شود، آنجا دو عنوان می‌گوییم هست، هم عنوان عام است و هم این عنوان که تأکد حکم هم هست. ثواب بیشتر می‌برد که رعایت بکند، ولی اگر این عنوان از آن انتزاع نشد، این حکم منتفی می‌شود. این احتمالی است که این را بعید نمی‌دانم؛ یعنی می‌گوییم علی‌القاعده در این‌ها اصالة الموضوعیه جاری است و هرکدام از این‌ها خودش حساب و کتاب مستقلی دارد و ادب دارد و حق معلم است و علاوه بر آن تعظیم، یک عنایت ویژه‌ای روی آن مورد هست و حکم مؤکد است، منتها این‌ها منصرف است از آن مواردی که ترقی تهذیب یا عدم رعایت حریم استاد از آن نمی‌شود. از این انصراف دارد و تمسک به انصراف می‌شود، یعنی می‌گوید موضوع است، منتها با قرینه لبی می‌گوییم موضوعش مضیق است و با یک قید دارد، البته مادامی‌که از آن، انتزاع نوعی تحقیر و یا عدم تعظیم می‌شود و الا آنجایی که این انتزاع از آن می‌شود، دو تا عنوان ما داریم. هم عنوان عام، هم عنوان خاص بما هو اینجا صدق می‌کند و دو تا تأکد حکم هم هست، در غیر این صورت این حکم منتفی می‌شود؛ بنابراین بعضی از این‌ها در یک شرایطی و یا نوع جلسه درس است که قرار بر این است. تلقی عرفی آن است که حرف می‌زنند و همه صحبت می‌کنند. آن وقت می‌گوییم منصرف از آن است. استقلال به موضوعیت را محفوظ گرفتیم، اما منصرف است. این احتمال بعید نیست که احتمال چهارم باشد.

جمع بندی

شاید بهتر این بود ما از اول بگوییم چهار احتمال دارد. آن سه احتمال را بگوییم بعد بگوییم در جایی که استقلال به موضوعیت دارد، گاهی می‌گوییم مطلقاً موضوعیت دارد و گاهی هم می‌گوییم استقلال به موضوعیت دارد، منتها یک قید دارد. احتمال چهارم می‌شود.